در سی‌وهشتمین سالگرد ربوده‌شدن حاج احمد متوسلیان
گمانه‌زنی‌ها درباره محل شهادت او و همراهانش جدی‌تر شد

بازگشت مدافع حرم؟

طرح: آرش فروغی | فرهیختگان

عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

همان تصویری که ایستاده بود و انگار در غبار گم شده بود، همیشه در ذهنم باقی مانده است. آن چشم‌هایی که صلابت در آن هویدا بود و شاید باعث شده بود خیلی‌ها به‌خاطر همان چشم‌ها از او حساب ببرند. احمد متوسلیان کسی که سال‌هاست خیلی‌ها در انتظار بازگشت او هستند. اگر بود الان ۶۷ ساله بود. فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص)، کسی که در مریوان و پاوه توانست خیلی از اتفاقات را رقم بزند و هم با عراق بجنگد، هم با منافقان و هم مردم منطقه را با خودش همراه کند. گفتن از او، صفحه‌های زیادی می‌خواهد. در گزارش امروز به سراغ کتاب‌هایی رفتیم که در مورد او نوشته شده است؛ کتاب‌هایی که در همه آنها و در فصل آخرشان از بازگشت او می‌گویند؛ بازگشتی که همه امیدوار به زنده بودنش بودند و می‌خواستند که دوباره همان چشم‌های باصلابت را ببینند. حالا در این روزها که خبری از بازگشت دوباره او منتشر شده است به سراغ این کتاب‌ها رفتیم.

سی‌وهفت سال

کتاب «سی‌وهفت سال (نگاهی واقع‌بینانه به طولانی‌ترین گروگانگیری قرن اخیر)» نوشته حمید داودآبادی است. این کتاب، اثری جنجالی است و همان‌طور که نویسنده اشاره کرده، برای بسته‌شدن پرونده ۲۵سال تحقیق و پژوهش‌اش درباره ربایش چهار دیپلمات ایرانی در سال ۶۱ در لبنان منتشر شده است. داودآبادی که طی سال‌های گذشته بارها در فضای مجازی و مطبوعات (حتی با انتشار کتاب «کمین جولای ۸۲») درباره این مساله صحبت کرده، این‌بار با این کتاب تصمیم گرفته حرف‌های اول و آخر را بزند و پرونده را برای خودش ببندد. او می‌گوید هرآنچه را در این‌باره می‌خواسته، یافته و از این به بعد دیگر نه درباره‌اش چیزی خواهد گفت، نه در فضای مجازی خواهد نوشت. همچنین در سطور پایانی کتاب مورداشاره نوشته است: «چهار بزرگوار که نگاه و نظر آنان که از بزرگان مملکتی هستند، نتایج تحقیقات ۲۵ ساله‌ام درباره این پرونده را هم تایید کردند و هم باعث شدند تا به این شعر زیبا و مهم باور پیدا کنم: هرکه را اسرار حق آموختند/ مهر کردند و دهانش دوختند.»

او همچنین ابتدای کتاب به ضدونقیض‌بودن اخبار و اطلاعاتی که تا امروز درباره چهار دیپلمات ربوده‌شده ایرانی در لبنان منتشر شده است، اشاره کرده و گفته در کتابش تلاش کرده با نگاه به ادعاها، نقبی به حقیقت بزند. کتاب «سی‌وهفت سال» محصول گردآوری و تالیف است؛ به این معنا که داودآبادی مطالب گذشته خود را گردآوری کرده و مطالب جدیدی را هم به آنها افزوده است. همچنین کتاب دارای دو لحن در نوشتار است؛ لحن اول مربوط به خاطره‌گویی یا دلنوشته‌های داودآبادی است و لحن دوم به مطالب و اتفاقات مستند مربوط می‌شود. حرف کلی کتاب «سی‌وهفت سال» و اصطلاحا جان کلامش، این است که مسئولان مملکتی می‌دانند برای چهار دیپلمات ایرانی چه اتفاقی افتاده و چه سرنوشتی داشته‌اند، اما معلوم نیست طبق کدام مصلحت، خبر واقعی را به خانواده‌های منتظر آنها و مردم کشور نمی‌دهند. او در گفت‌وگویی که چندسال پیش با سایت خبر مشرق‌نیوز داشته و به‌عنوان یکی از یادداشت‌های پایانی کتاب، بازنشر داده شده، می‌گوید: «من مستندات زیادی دارم که تکلیف حاج‌احمد را معلوم می‌کند، اما جایگاه حقوقی ندارم که بخواهم آن را بیان کنم.»

مرد

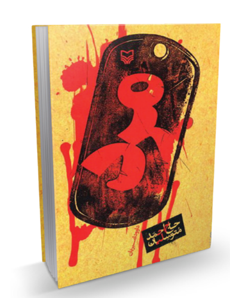

رمان مرد، شرح زندگی سردار جاویدالاثر سپاه اسلام، حاج‌احمد متوسلیان است و انتشارات سوره مهر در سال ۹۵ این اثر را با ۱۸۴ صفحه و تیراژ ۲۵۰۰ نسخه به چاپ دوم رسانده است. داوود امیریان که بیشتر او را با کتاب‌های دفاع مقدس در حوزه نوجوان می‌شناسیم، این کتاب را با محوریت زندگی حاج‌احمد متوسلیان برای مخاطب نوجوان نگارش کرده است. ما در مرد سه بخش از زندگی حاج‌احمد را می‌بینیم. در بخش اول به دوران حضور حاج‌احمد در مریوان پرداخته شده، بخش دوم به تشکیل تیپ ۲۷ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و فرماندهی حاج‌احمد و رفتن او به جنوب تا اسارت ایشان در لبنان محوریت قرار گرفته و درنهایت در بخش سوم امیریان به دوران بعد از اسارت ایشان نگاهی کوتاه کرده است. خط اصلی داستان مرد با رزمنده‌ای به نام رضا شکل گرفته است. سیدرضا هاشمی تنها فرزند یک ارتشی زمان پهلوی است که مادرش قبل از انقلاب به خاطر اینکه پدر مست رضا او را دیر به بیمارستان رسانده است، به همراه بچه‌ای که در شکم داشته از دنیا می‌رود؛ و رضا از همان زمان که نوجوان بوده با پدرش وخط فکری‌اش اختلاف پیدا می‌کند. او به مردمی که علیه شاه تظاهرات می‌کرده‌اند، می‌پیوندد و در آنجا توسط ساواک دستگیر می‌شود. سیدرضا در زندان هویت خود را مخفی می‌کند و بعد از انقلاب با سایر زندانیان از زندان آزاد می‌شود. در جریان غائله کردستان به آنجا رفته و زخمی می‌شود و حاج‌احمد او را نجات داده و به بیمارستان مریوان منتقل می‌کند. نقطه اتصال سیدرضا هاشمی با حاج‌احمد از این نقطه شروع می‌شود.

در هاله‌ای از غبار

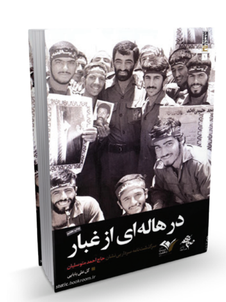

این کتاب راوی‌محور و در ۲۲ فصل نوشته شده است. زندگی متوسلیان در این اثر از دوران کودکی تا زمان اسارتش در چهاردهم تیرماه سال ۱۳۶۱ دنبال می‌شود. در نگارش این اثر تلاش شد با راویانی صحبت شود که تاکنون کمتر از حاج‌احمد متوسلیان سخن گفته‌اند، مانند منصور کوچک محسنی، صیف‌الله منتظری و محسن رفیق‌دوست و برخی اعضای خانواده وی که خاطرات جدیدی را بیان کردند. برای جذابیت بخشیدن به اثر ۴۷ صفحه مصور گنجانده شده که شامل ۸۰ عکس با شرح تصاویر است. مخاطب با دیدن تصاویر و خواندن شرح‌ها به ماجراهای کتاب پی خواهد برد. «هاله‌ای از غبار» اولین کتاب از مجموعه کتاب‌های ۲۷ در ۲۷ است که به روایت زندگی و خاطرات بیست‌وهفت فرمانده از فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) می‌پردازد. این اثر را می‌توان اولین کتابی دانست که به صورت کامل و مجزا به بازگویی زندگی حاج‌احمد متوسلیان پرداخته است، ولی باز هم نمی‌توان گفت که در این راستا حق مطلب ادا شده، چراکه ابعاد شخصیتی این سردار سپاه به خوبی واکاوی و بیان نشده و بهتر بود در کنار وقایعی که از زندگی متوسلیان و حضورش در جبهه جنگ بیان شده، خاطرات پیش از انقلاب و دوران دانشجویی او بیشتر مورد کنکاش وواکاوی قرار می‌گرفت. با وجود این، «در هاله‌ای از غبار» مستند تحقیقی و سرگذشت‌پژوهی است و اسناد، روایات و گفته‌های اطرافیان و نزدیکان متوسلیان را شامل می‌شود، به‌گونه‌ای که هرکس درباره ایشان خاطره یا حرفی داشته در این کتاب از آن استفاده شده است. گلعلی بابایی تحقیق و پژوهش درباره این کتاب را به‌عهده داشته است.

وقتی که کوه گم شد

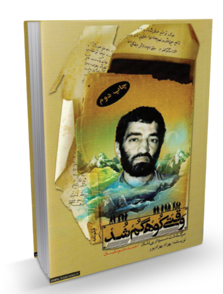

کتاب «وقتی که کوه گم شد» حکایت مردانی است از جنس آذرخش که در غبار غفلت و غفلت‌زدگی ما گم شده‌اند. حکایت سلحشورانی است که حتی بعد از شهادت‌شان نیز دشمن دست از آنها برنداشت و کمر به نابودی آنان بست. نابودی فرهنگ، مرام و روش آنان، چون در قاموس اهریمن، مرام و فرهنگ آن غیورمردان، بسیار خطرناک‌تر از خود آنان است. این کتاب برشی از یک فیلمنامه بلند است که سعی شده تا اندکی از پرده‌های ضخیم فراموشی را کنار زده و نسلی را به ما نشان داده که وجود خویش را تقدیم حیات بشری کردند و چون شمع بی‌صدا سوختند تا برای زمانی هرچند کوتاه محفل بشریت را روشنی بخشند. حکایت نسلی است که ناخواسته از گذشته‌اش دور شده و سرگشته و حیران در امواج بلند توفان رسانه‌ای گرفتار شده و فریاد اغیثینی سر داده است. «وقتی که کوه گم شد» شاید پاسخ به سوالی باشد که نسل مظلوم امروز از گذشته مهجور مانده‌اش دارد. این کتاب اوراق پراکندگی سرداری را ورق می‌زند که تا مدت‌ها در هزارتوی غبارآلود رعایت مناسبت‌های سیاسی اسیر بود. اسوه‌ای انسانی که به جرم زیاد بزرگ بودنش در هزار دخمه عفریت بهانه‌ها مخفی نگه داشته شد. او پرچمدار فتح خرمشهر، سرلشکر حاج‌احمد متوسلیان است. نویسنده «وقتی که کوه گم شد» بهزاد بهزادپور است که با چند اثر محدودش مانند این کتاب و کتاب امپراتور عشق، انقلابی در حوزه فیلمنامه‌نویسی ایجاد کرده است و بلندترین مفاهیم را با قلمی زیبا و فکری زیباتر در کتاب‌هایی با حجم محدود به خوانندگان انتقال داده است. بهزادپور داستان را این‌گونه آغاز می‌کند که جوانی تمامی کتاب‌های کتابخانه پدرش را که خبرنگار بوده و دو ماه است فوت کرده به جهت خرید کامپیوتر مرتبط با اینترنت می‌فروشد اما...

می‌خواهم با تو باشم...

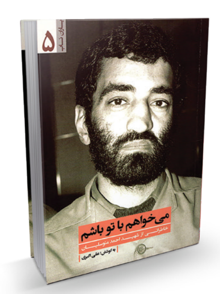

کتاب «می‌خواهم با تو باشم»، درواقع سرگذشت‌نامه‌ای از زندگی حاج‌احمد متوسلیان است. در صفحه اول کتاب، سال‌شمار زندگی حاج‌احمد متوسلیان را می‌بینیم که از سال ۱۳۳۲، تولد در تهران، تا سال ۱۳۶۱، ربوده شدن توسط عوامل رژیم صهیونیستی در راه عزیمت به بیروت در تیرماه را دسته‌بندی کرده است. در ادامه، بیانات مقام معظم رهبری درباره این شخصیت برجسته و جاویدالاثر، آورده شده است. در ادامه، متن مکتوب دفاعیه احمد متوسلیان در هشت برگ دست‌نویس، آورده شده است. جریان از این قرار است که در ساعت ۱۴ روز چهارشنبه پانزدهم شهریور ۱۳۵۷، احمد متوسلیان حین تکثیر دو برگ اعلامیه ضدرژیم، توسط ماموران اکیپ گشتی دایره اطلاعات شهربانی لرستان دستگیر و بلافاصله مورد بازجویی قرار گرفت. احمد متوسلیان، دفاعیه‌ای از نوع نگرش عقیدتی و باورهای آرمانی جوانی ۲۵ ساله، همراه با اوج ذکاوت و کیاست وی در امر گمراه ساختن قضات نظامی رژیم و انکار از بیخ و بُن اتهامات وارده، براساس اصل مکتب «تقیه» حکایت‌ها در خود دارد. در ادامه، خاطرات ده‌ها تن از همرزمان وی آورده شده است که خواندن هرکدام، یکی از زوایای اخلاقی برجسته وی را نشان می‌دهد. در بخشی از این کتاب آمده است: «من که برم لبنان، دیگه برنمی‌گردم. اینها باید به فکر خودشون باشن. من می‌دونم که برم لبنان، دیگه برنمی‌گردم. با شنیدن این حرف، ما به او گفتیم: این حرف‌ها دیگه چیه که می‌زنی؟ ان‌شاءالله میری و سالم برمی‌گردی اما او باز هم با چشمانی اشک‌بار می‌گفت «زیاد نگران دیر و زودش نباش.» این کتاب نوشته علی‌اکبر مزدآبادی است که توسط انتشارات یا زهرا در سال ۹۵ منتشر شده است.

فرمانده جدید

«فرمانده جدید»، نهمین کتاب از مجموعه «قصه فرماندهان» است که حسین نیری آن را براساس یکی از شاخص‌ترین شهدا قلمی کرده است. نیری که نویسنده‌ای خوش‌سابقه و خوش‌قلم در نگارش داستان‌های جنگی، به‌ویژه در زمینه کتاب‌های خرمشهر است، زندگی فرمانده و دیپلمات شهید کشورمان را دستمایه کار خود قرار داده است. نویسنده هر آنچه را که می‌خواسته درباره کودکی، نوجوانی و دوره دانش‌آموزی حاج‌احمد متوسلیان بنویسد، در همان فصل نخست - که آمیزه‌ای از قصه و زندگینامه صرف است -

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

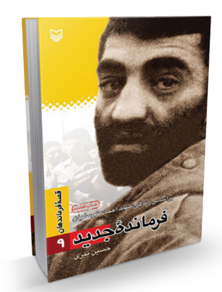

جمع و جور کرده و بلافاصله در نخستین قسمت کاملا داستانی، سروقت فرماندهی او رفته است. نیری خوب می‌دانسته که آنچه مخاطب لازم دارد، در دوره فرماندهی این سردار جوان قابل جست‌وجوست و خیلی زود باید برود سر اصل ماجرا و حکایت روانه شدن حاج‌احمد به لبنان و اسارتش در چنگ مزدوران رژیم صهیونیستی. نویسنده تاکید دارد که حاج‌احمد متوسلیان، ذاتا یک محور و رهبر برای جامعه پیرامون خودش است. برای همین است که از ۱۳ فصل داستانی کتاب، عناوین چهار فصل از آن با عنوان «فرمانده» شروع می‌شود؛ فرمانده بسیجی‌ها، فرمانده جدید، فرمانده من حاج‌احمد است و فرمانده درمانده. داستان‌ها سراسر از فروتنی، بزرگواری و تیزچنگی حاج‌احمد می‌گویند. او نمی‌خواهد با بچه‌های بسیجی گردانش روبه‌رو شود؛ چون قرار نیست سرداری و فرماندهی‌اش را به رخ آنان بکشد. قصه دوم نشان می‌دهد که او چگونه نیروهای کومله را به دام می‌اندازد و بازی‌شان را نمی‌خورد. ماجرای اسارت شهید متوسلیان البته در داستان‌ها به بازی گرفته نشده‌اند؛ چون آنقدر حضور او در جبهه‌های نبرد پر از قصه است که دیگر کتاب، ظرفیت پرداختن به ماجرای لبنان و گروگانگیری او توسط رژیم اشغالگر قدس را ندارد. البته در نخستین فصل کتاب به آن اشاره شده است.

احمد متوسلیان هستم

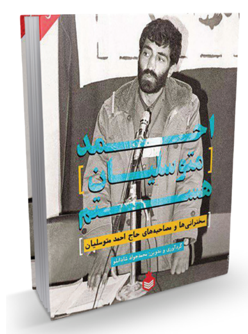

کتاب «احمد متوسلیان هستم»، مجموعه مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های حاج‌احمد متوسلیان فرمانده تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) است که در قالب یک کتاب جمع‌آوری شده است. این کتاب با دفاعیات ایشان در دادگاه سال ۱۳۵۷ پس از دستگیری در لرستان آغاز می‌شود و سپس با سخنرانی سال ۱۳۵۹ مسجد جامع شهر پاوه که بخشی از آن در فیلم ایستاده در غبار مورد استفاده قرار گرفته بود، ادامه پیدا می‌کند و با چند مصاحبه ایشان با دفتر سیاسی سپاه پس از عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس و مصاحبه‌ای در کردستان ادامه پیدا می‌کند. کتاب «احمد متوسلیان هستم» به کوشش محمد جواد شادانلو توسط انتشارات نارگل به چاپ رسیده است. شادانلو، نویسنده درباره کتابش می‌گوید: «این کتاب شامل دفاعیات او در دادگاهی که سال ۱۳۵۷ برای او تشکیل شده بود، سخنرانی‌ها، گفت‌وگوهای مطبوعاتی او و با راویان وقت دفتر سیاسی سپاه، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های او با رسانه‌ها در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ است.» این نویسنده و پژوهشگر گفت: «من کوشیدم آخرین مصاحبه‌های حاج‌احمد متوسلیان را در این کتاب بیاورم. مصاحبه‌ای که یک هفته پس از اعلام مفقود شدن او در لبنان منتشر شده بود نیز در این کتاب آمده است. همچنین در این کتاب گفت‌وگوهای ناب و منتشرنشده‌ای آمده است که پیش از این در آثار دیگر نیامده بود. برای آنکه منابع از استناد برخوردار باشند، مصاحبه‌های صوتی پیاده‌شده که در کتاب‌های یادشده آمده بود را مجددا شنیدم و ثبت کردم. برخی مصاحبه‌ها و گزارش‌ها را نیز از مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، نشریه پیام انقلاب، امید انقلاب و روزنامه اطلاعات گرد آوردم. در این کتاب اسناد زیرخاکی ارائه شده است.»

ایستاده در غبار

سوژه و قهرمان «ایستاده در غبار» احمد متوسلیان است. حاج‌احمدی که در فیلم می‌بینیم یک قهرمان باورکردنی، ملموس و زمینی است که هر مخاطبی با هر سنی با آن ارتباط برقرار می‌کند. برگ‌برنده فیلم پردازش شخصیت حاج‌احمد متوسلیان است. قهرمانی که عصبی می‌شود، فریاد می‌زند، شرمنده می‌شود، درگیر می‌شود و یک موجود زمینی است با تمام ویژگی‌هایی که از یک انسان انتظار می‌رود. شاید یکی از دلایلی که در این سال‌ها مخاطبان امروزی با آثار دفاع مقدسی سینمای ایران ارتباط درستی برقرار نکرده‌اند مربوط به پردازش شخصیت قهرمان‌هایی بوده است که گویی از بدو تولد بی‌خطا بوده و از آسمان به زمین آمده‌اند. اینکه ما در ابتدای فیلم از کودکی حاج‌احمد با او همراه و با گذشته پرتلاطم او مواجه می‌شویم، بیننده را به پیگیری ادامه مسیری که قرار است قهرمانش طی کند راغب می‌کند. او به معنای واقعی فرمانده است، جسور است، مهربان است و شمایل یک قهرمان برای یک اثر سینمایی را دارد. محمدحسین مهدویان درباره ساخت فیلم ایستاده در غبار می‌گوید: «پژوهشی درباره احمد متوسلیان انجام می‌دادیم. بیکار بودیم و خیلی هم سرخورده شده بودیم که پروژه قبلی‌مان به نتیجه نرسیده بود. چون بعد از «آخرین روزهای زمستان» خیلی امیدوار بودیم کارمان را ادامه دهیم. فیلمنامه خوبی داشتیم که هنوز هم فکر می‌کنم باید ساخته شود، چون حرف مهمی دارد. اگر کسی فکر می‌کند ساخت شدن آن فیلم خطرناک است و جایی را به هم می‌ریزد، اشتباه می‌کند. ما باید چنین فیلم‌هایی بسازیم و تاریخ را دوباره تعریف کنیم. نهایتا سراغ پروژه‌هایی که داشت انجام می‌شد رفتیم و به نظرم رسید پژوهش احمد متوسلیان خیلی خوب شده و اولین خروجی‌های پژوهش را که خواندم متوجه شدم چه آدم خاصی است و با تصور ما از فرماندهان تفاوت دارد و بسیار احساسی و متفاوت است. ما پژوهش درباره شهید زین‌الدین و احمد متوسلیان را به این شرط انجام دادیم که فقط پژوهش باشد و فیلمی نسازیم، اما دیدم متوسلیان آدم فوق‌العاده‌ای است و اگر بشود به همین شکل در موردش کار کرد، فیلم جذابی می‌شود؛ فیلمی جنگی که فرمانده‌اش مثل باقی فیلم‌های جنگی نیست و ویژگی‌های خودش را دارد. از آن زمان حدود ۱۹ ماه کار پژوهشی کردیم و در تابستان ۹۴ فیلمنامه آماده شد.»

نگاهی کوتاه به زندگی حاج احمد متوسلیان

احمد متوسلیان در سال ۱۳۳۲ در جنوب تهران به دنیا آمد. دوره ابتدایی تحصیلی را در دبستان اسلامی «مصطفوی» تمام کرد. ضمن تحصیل، در بازار به پدرش کمک می‌کرد. احمد از همان سال‌های نوجوانی، شوق و رغبت خاصی به شرکت در کلاس‌های مذهبی و قرآن از خود نشان می‌داد. در آن کلاس‌ها با مسائل سیاسی پیرامون خود آشنا شد و از همان نوجوانی، وارد میدان مبارزه با عوامل رژیم ستمشاهی شد. او پس از پایان دوره ابتدایی، در هنرستان صنعتی شبانه به تحصیل خود ادامه داد و در سال ۱۳۵۱ مدرک دیپلم را دریافت کرد و برای خدمت سربازی به ارتش رفت.

مبارزات علیه رژیم پهلوی

پس از پایان خدمت سربازی، از سوی یک شرکت خصوصی برای انجام ماموریتی به «خرم‌آباد» می‌رود، اما در ظهور و بروز مبارزاتش علیه شاه جدی‌تر عمل می‌کند تا اینکه از سوی ساواک تحت تعقیب قرار می‌گیرد و در سال ۱۳۵۴، کمیته مشترک «ضدخرابکاری ساواک» او را دستگیر و مورد شکنجه قرار می‌دهد. مدت پنج ماه در زندان «فلک الافلاک» خرم‌آباد در سلول انفرادی به‌سر می‌برد. احمد پس از فلک‌الافلاک حدود ۹ ماه در بند عمومی زندانی می‌شود. با اوج گرفتن موج انقلاب اسلامی از زندان آزاد می‌شود، اما آرام نمی‌گیرد و نقش رابط و هماهنگ‌کننده تظاهرات و راهپیمایی‌ها را در جنوب تهران به‌عهده می‌گیرد.

حضور در جبهه انقلاب

پس از شروع غائله کردستان در اسفندماه سال ۱۳۵۷ به همراه ۶۶ تن از همرزمانش داوطلبانه عازم بوکان شد و به دلیل ابتکارعمل هوشیارانه و فرماندهی قاطع خود توانست تمامی اشرار مسلح را متواری و منطقه را از لوث وجود ضدانقلاب پاکسازی کند. او پس از تثبیت مواضع نیروهای انقلاب در بوکان به شهرهای سقز و بانه رفت. در ابتدای ورود به شهر بانه، به تلافی کمین ناجوانمردانه‌ای که ضدانقلابیون به نیروهای ستون ارتش زده بودند، طی یک عملیات دقیق «ضدکمین» خسارات سنگینی به آنان وارد آورد که در این نبرد ۴۰۰ اسیر و ۲۰۰ کشته از ضدانقلاب برجای ماند. پس از آن به همراه گروهی از رزمندگان ازجمله معاون خود شهید محمد توسلی برای آزادسازی سنندج راهی این شهر شد. ستون تحت فرماندهی او از سمت راست شهر، حلقه محاصره ضدانقلاب را درهم شکست و به همراه سرداران رشیدی، چون محمد بروجردی و اصغر وصالی سنندج را آزاد کرد و کمر تجزیه‌طلبان را شکست. اوایل خرداد ۱۳۵۹ ماموریت آزادسازی شهر مریوان که در تصرف گروهک‌های محارب بود به وی محول شد. تسلط ضدانقلاب در مریوان به گونه‌ای بود که از پادگان این شهر می‌توانستند افرادی را که در سطح شهر تردد می‌کردند شمارش کنند. به همین دلیل به محض نشستن هلی کوپتر در محوطه باند فرود، حاج‌احمد و همراهانش زیر آتش همه‌جانبه دشمن قرار می‌گیرند. حاج‌احمد پس از ورود به شهر و سازماندهی نیروها، با یورشی سهمگین و برق‌آسا، شهر مریوان و مناطق اطراف آن را از لوث وجود گروهک‌ها پاک کرد. از همان زمان بود که مسئولیت فرماندهی سپاه مریوان به‌عهده او گذاشته شد و بلافاصله به اتفاق شهدایی، چون حاج‌عباس کریمی، سیدمحمدرضا دستواره، رضا چراغی، حسین قجه‌ای، حسن زمانی، محسن نورانی و علیرضا ناهیری به پاکسازی مواضع مزدوران استکبار اعم از کومله، دموکرات و رزگاری پرداخت.

دوران دفاع مقدس

حاج‌احمد در سال ۱۳۶۰ پس از بازگشت از مراسم حج، ماموریت یافت تا رزم بی‌امان خود را در جبهه‌های جنوب ادامه دهد. او از طرف فرمانده کل سپاه مامور شد با به کارگیری رزمندگان سپاه مریوان و پاوه، تیپ محمد رسول‌الله(ص) - که بعدها به لشکر تبدیل شد - را تشکیل دهد و فرماندهی تیپ مذکور را نیز خود به‌عهده گیرد. پس از مدتی زمینه اجرای عملیات بیت‌المقدس در دستور کار یگان‌های رزمی قرار گرفت. حاج‌احمد علاوه بر مسئولیت خطیر فرماندهی تیپ، در تمامی ماموریت‌های شناسایی شرکت داشت و با نفوذ به قلب مواضع دشمن از نزدیک راهکارهای مناسب عملیات را شناسایی می‌کرد. در شب دهم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۱ عملیات بیت‌المقدس آغاز شد. نقطه آغاز عملیات، منطقه دارخوین به سمت جاده اهواز-خرمشهر بود. با عبور نیروها که از رود متلاطم کارون به سمت دژ «مارد» جهت‌دهی شده بود و با وجود حجم سنگین آتش کور و بی‌وقفه یگان‌های توپخانه ارتش بعث عراق، رزمندگان اسلام توانستند نیروهای دشمن را در این محورها زمین‌گیر کنند و تمامی تانک‌های آنها را از بین برده یا مجبور به عقب‌نشینی کنند. یکی از فرماندهان عملیاتی جنگ در مورد نقش حساس او در عملیات بیت‌المقدس می‌گوید: «اگر فرماندهی قاطع و عمل به‌موقع روی جاده اهواز - خرمشهر توسط حاج‌احمد نبود عملیات به مشکلات زیادی برخورد می‌کرد. او در همانجا اسلحه کلاشینکف خود را به دست گرفت و تا مرز شهادت ایستادگی کرد و رزمندگان نیز با تاسی به او مقاومت بسیاری از خود نشان دادند که درنهایت جاده اهواز-خرمشهر حفظ شد.» حاج‌احمد متوسلیان به‌رغم جراحت و زخمی که از ناحیه پا داشت حاضر به ترک میدان نبرد نشد و باصلابت و اقتدار تمام از دژهای مستحکم و میادین متعدد مین، نیروهایش را عبور داد و درنهایت ساعت ۱۱ صبح روز سوم خردادماه سال ۱۳۶۱ رزم‌آوران تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) با جلوداری سردار حاج‌احمد متوسلیان در کنار سایر یگان‌های سپاه به خاک خرمشهر قدم نهادند. وی در عصر همان روز طی سخنان کوتاهی در برابر مسجد جامع خرمشهر چنین گفت: «همه عزیزان ما که تا امروز در خون‌شان غوطه‌ور شده و به شهادت رسیده‌اند برای حفظ اسلام عزیز بوده است. هرچند داغ فراق‌شان جگر ما را سوزاند، اما خدا را شکر که بالاخره توانستیم امروز با آزادی خرمشهر قلب امام‌مان را شاد کنیم.» در پی آزادسازی خرمشهر، حاج‌احمد در معیت سایر سرداران فاتح خرمشهر به محضر امام خمینی(ره) رفتند که امام راحل این سرداران دلاور به‌ویژه حاج‌احمد را به گرمی مورد تفقد خاص خویش قرار دادند.

حضور در لبنان

حاج‌احمد پس از فتح خرمشهر و تثبیت مواضع رزمندگان اسلام در آنجا، اواخر خرداد ۱۳۶۱، طی ماموریتی همراه یک هیات عالی‌رتبه سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی ایران، به سوریه و لبنان سفر می‌کند تا راه‌های کمک به مردم مظلوم و بی‌دفاع لبنان را از نزدیک بررسی کند. در ۱۴ تیرماه سال ۱۳۶۱، اتومبیل هیات نمایندگی دیپلماتیک کشورمان حین ورود به شهر بیروت و در هنگام عبور از پست ایست و بازرسی، توسط مزدوران حزب فالانژ متوقف و چهار سرنشین خودروی مزبور گروگان گرفته شدند و ۳۸ سال است که مشتاقان حاج‌احمد منتظر خبر بازگشت او و همراهانش هستند.

گزارش

در سوگ سیروس گرجستانی که عمری خنده بر لب‌هایمان آورد

آقاهاشم! این بار واقعا خداحافظ

سیدمهدی موسوی‌تبار
روزنامه‌نگار

تاریخی، طنز، جدی برایش انگار فرقی نداشت. همچنان که سینما، تلویزیون و تئاتر تفاوتی نمی‌کرد برای بروز استعدادهایش. کارنامه کاری سیروس گرجستانی پربار است، هرچند متاسفانه نسبت کارهای متوسط به آثار فاخر و قابل دفاعش بیشتر است. در سال‌های اخیر مرحوم گرجستانی در فیلم‌های سینمایی‌ای بازی کرد که ضعیف بودند هم از نگاه منتقدان و هم در گیشه. اما در خاطره و ذهن کمتر ایرانی نشانی از هنرنمایی سیروس گرجستانی نیست. افسوس و لبخندی با طعم غم، واکنش بیشتر مردم درقبال شنیدن خبر مرگ علی‌اکبر محمودزاده گرجستانی یا همان سیروس گرجستانی خودمان بود. این بار مرور می‌کنیم ۱۰ نقش ماندگار بازیکن اسبق تیم فوتبال شاهین که با مدرک درجه دو هنری از وزارت ارشاد از این دنیا سفر کرد.

۱-هاشم بابازاده

ماه رمضان سال ۸۴ یک چهره در تلویزیون معرفی شد که نه جوان بود و نه تازه‌کار. رضا عطاران «متهم گریخت» را برای شبکه سه ساخت و «هاشم‌آقا» با بازی سیروس گرجستانی، چهره محبوب مردم شده بود. هاشم‌آقا یا هاشم اگزوزی در حاشیه تهران زندگی می‌کرد و به توصیه و فشار خانواده و برای به‌دست آوردن یک زندگی بهتر به تهران می‌آمد و درنهایت مجدد به‌همان روستای خودش برمی‌گشت. هاشم‌آقا را شاید معروف‌ترین نقش مرحوم گرجستانی باید به‌حساب آورد که باعث دیده شدن بیشترش و حتی بالاتر رفتن دستمزدش شد. البته این نقش در سینما منجر به حضور در آثاری شد که متوسط و حتی پایین‌تر بودند. مرحوم گرجستانی در ۶۱ سالگی در سریال متهم گریخت بازی کرد و با علی صادقی، رضا عطاران، مریم امیرجلالی و سعید آقاخانی همبازی بود، اما بیش از سایرین دیده شد. بسیاری از تیترها، سکانس‌ها و دیالوگ‌هایی که پس از فوت او در فضای مجازی منتشر و پخش شد به این سریال تعلق داشت.

۲-پیری شهریار

اردشیر رستمی نقش جوانی شهریار را بازی می‌کرد و در میانسالی و پیری آن را به سیروس گرجستانی سپرد. گفته می‌شود بازی در نقش چهره‌های معاصر هم سخت است و هم آسان. آسان به‌دلیل وجود فیلم‌ها، عکس‌ها و منابع متعدد و سخت به‌دلیل وجود همان منابع به‌عنوان معیار. اولین تصویری که از پیری‌های نقش شهریار منتشر شد باعث شگفتی شد. شباهت عجیبی بین سیروس گرجستانی و دوران انتهایی عمر شهریار بود. یکی از بهترین نقش‌آفرینی‌های مرحوم گرجستانی بدون شک در این سریال بود. شاید شنیدن دلیل خوب بازی کردنش از زبان خودش خالی از لطف نباشد: «من گزینه اول و آخر برای ایفای نقش شهریار بودم. برای اینکه به استاد شهریار به لحاظ ظاهری نزدیک شوم گریم سختی روی من انجام می‌شد. هرچه بیشتر درباره او مطالعه می‌کردم، بیشتر به او جذب می‌شدم. کارگردان هم راجع به استاد کاست‌هایی داد که آنها را گوش کردم. جالب اینکه وقتی درباره استاد شهریار مطالعه کردم، متوجه شدم که او شباهت عجیبی به لحاظ فیزیکی، راه رفتن، نوع نگاه و گویش با پدر من دارد. این گونه بود که بیشتر از قبل مجذوبش شدم. با ایفای نقش شهریار، گویی نقش پدر خودم را بازی کردم. من از تهران برای بازی در نقش شهریار به تبریز رفته بودم و برخی بازیگران هم آذری بودند. وقتی با الهام از پدرم یک سری کارها را انجام می‌دادم، برای آنها عجیب بود و می‌گفتند که شهریار هم دقیقا همین کارها را انجام می‌داد.»

۳-اُشترخانی

سریال «رانت‌خوار کوچک» یا «افزونه‌خواه کوچک» نام مجموعه‌ای بود که در ماه رمضان سال ۸۲ و توسط حسین سهیلی‌زاده روی آنتن شبکه پنج رفت. آن موقع که شبکه پنج بروبیایی داشت. گرجستانی نقش اشترخانی در این سریال را برعهده داشت و یکی از آن بازی‌های دوست‌داشتنی‌اش را ارائه داد. او به‌قدری در این نقش خوب بود که طبق معمول در چند سریال دیگر هم با نقش‌های مشابه «اشترخانی» دیده شد. سریال رانت‌خوار کوچک، داستان کارمند دون‌پایه‌ای را روایت می‌کرد که خود را به آب و آتش می‌زد تا صاحب قطعه زمینی شود، اما هرچه بیشتر تلاش می‌کرد کمتر نتیجه می‌گرفت و در این میان صحنه‌های طنزدلپذیری خلق می‌شد و مخاطب تازه افطارکرده هم دوستش داشت و لبخند می‌زد. اشترخانی پس از گذشت ۱۷ سال هنوز هم جزء ماندگارترین شخصیت‌های کمدی است که در حوزه طنز تلویزیونی دیده شده‌اند. آدمی با آن حجم از بدبختی و مصیبت - که همیشه گریبانگیرش بود و به‌نظر راه خلاصی هم برایش وجود نداشت - درنهایت آنقدر شیرین و خواستنی از کار درآمد که بعید است به این زودی‌ها خاطره‌اش از ذهن مخاطبان حرفه‌ای تلویزیون پاک شود. کاراکتر اشترخانی بدون گرجستانی متصور نبود و نیست. آن زمان هنوز به شهرت سال‌های بعدش نرسیده بود، اما مخاطبان از اینکه پدر قطام را در نقش اشترخانی می‌دیدند، شگفت‌زده می‌شدند.

۴-اردشیر شمشیری

سعید آقاخانی که در متهم گریخت با گرجستانی همبازی بود برای نقش اول سریال تازه‌اش به اسم «خوش‌نشین‌ها» سراغ او رفت. اردشیر شمشیری کاراکتر شیرین و جذابی بود که گرفتار کلاهبرداری‌هایی می‌شود و داستان‌هایی برای خودش و خانواده‌اش به‌وجود می‌آید. مرجانه گلچین، علی صادقی و حدیثه تهرانی همبازیان گرجستانی در این سریال بودند. دوست و شریک شمشیری، صدری با بازی حمید لولایی است که همراه او مفقود می‌شوند و شاکیان زیادی دنبال‌شان راه می‌افتند. گرجستانی در این سریال نه هاشم است و نه اشترخانی و استیصال‌ها و گرفتاری‌های خودش را دارد. وابستگی به خانواده و در مظان اتهام بودنش، موقعیت‌هایی را برایش به‌وجود می‌آورد که این کاراکتر و سریال را دیدنی می‌کند. سریال خوش‌نشین‌ها بارها از تلویزیون پخش و با استقبال مواجه شده است.

۵-اباقطام

گرجستانی بیشترین همکاری را در بین کارگردانان با داوود میرباقری داشته است. از نمایش‌های «معرکه در معرکه» و «عشق‌آباد» تا «شاهگوش» و «دندون طلا» در شبکه نمایش خانگی و «ساحره» و «مسافر ری» در سینما و سریال امام علی(ع). دوستی گرجستانی و میرباقری به دهه ۵۰ و ۶۰ برمی‌گردد. سریال امام علی(ع) اما مرحله دیگری از همکاری این دو بود. جایی که میرباقری یکی از شخصیت‌های مهم و پیچیده سریال را به سیروس سپرد و او هم نقش پدری مذهبی، اما سست‌عنصر و ساده‌لوح را به‌خوبی بازی کرد. با اینکه چهره مطرح آن سریال «قطام» بود، اما اباقطام یکی از ماندگارترین بازی‌های گرجستانی را در تاریخ تلویزیون ثبت کرد. گرجستانی درباره سختی این نقش گفته بود: «در سریال امام علی(ع) شخصیت‌هایی وجود داشتند که درمورد بسیاری از آنها در تاریخ مطالبی آمده است و برای بازی آنها به‌راحتی می‌شود تحقیق کرد، اما درخصوص برخی شخصیت‌های تاریخی هیچ اطلاعاتی وجود ندارد و بازی در قالب آنها بسیار سخت است، چراکه بازیگر باید خودش نقش را خلق کند. درمورد نقشی مانند اباقطام اطلاعات چندانی وجود ندارد و بنده برای ایفای آن چندان پیشینه‌ای نداشتم. به این دلیل ایفای آن نقش برای من سخت بود، اما درمقابل ایفای نقشی مانند نقشی که در سریال شهریار داشتم برای من آسان‌تر از آن نقش تاریخی بود.» با همه این سختی‌ها اما کاراکتر اباقطام ماندگار شد و در ذهن‌ها ماند.

۶-نصرت عشقی

سریال «سه‌دونگ، سه‌دونگ» به کارگردانی شاهد احمدلو در سال ۹۰ پخش شد. نکته جالب درباره مرحوم گرجستانی پیوند آثارش با ماه مبارک رمضان است. قریب به اتفاق سریال‌های ماندگارش در ماه مبارک رمضان پخش شدند و این عامل هم در دیده شدن کارهایش موثر بودند. شبکه پنج، میزبان شخصیت نصرت عشقی نانوابابازی گرجستانی و سه پسرش با بازی جواد عزتی، اشکان اشتیاق و عباس جمشیدی‌فر بود که تنها سه‌دانگ از مغازه نانوایی به نام آنها بود و سه‌دانگ دیگر متعلق به شریک و دوست قدیمی‌اش «پرویز» (با بازی محمد کاسبی) که ۱۰ سال قبل از ایران مهاجرت کرده و اکنون در ایتالیا زندگی می‌کند. پرویز پس از سال‌ها به ایران می‌آید تا سه‌دانگ سهم خود را بفروشد. نصرت که برای این نانوایی رنج و زحمت زیادی کشیده، درتلاش است پولی جور کند و سه‌دانگ پرویز را خودش بخرد، اما در این میان ماجراهایی پیش می‌آید که زندگی او و خانواده‌اش را تحت تاثیر قرار می‌دهد و آنها نیز تصمیم می‌گیرند به خارج مهاجرت کنند. این داستان جذاب در کنار بازی‌های استاندارد بینندگان زیادی را پای تلویزیون نشاند. هرچند گرجستانی این بار هم پدر یک خانواده نسبتا پرجمعیت بود، اما این نقش مولفه‌هایی داشت که آن را منحصربه‌فرد کرده بود.

۷-شوهر اختر

اصغر فرهادی قبل از شهرتش در تلویزیون فعال بود و سریال‌هایی را هم همراه با همسرش پریسا بخت‌آور تولید و تهیه کرد. «پشت کنکوری‌ها» و «یادداشت‌های کودکی» از این جمله بودند. در سال ۸۰ این سریال از شبکه تهران پخش شد؛ سریالی که خیلی زود مورد توجه قرار گرفت و کاراکتر شوهر اختر به‌سرعت محبوب شد. شخصیت مرد رندی که با یک دوچرخه رفت‌وآمد می‌کرد و از همه پول دستی می‌گرفت و پس نمی‌داد. گفته می‌شود که فرهادی برای یافتن بازیگر این نقش ماه‌ها جست‌وجو کرد و درنهایت سیروس گرجستانی را انتخاب کرد و نتیجه کار هم آبرومند بود و هنوز در خاطره‌ها مانده است.

۸-عزیز بنی‌آدم

باز هم همکاری سعید آقاخانی و سیروس گرجستانی؛ یک راه مطمئن که برای دوطرف بازی برد-برد را به‌همراه داشت. سریال «زن بابا» و شخصیت عزیزآقا در سال ۸۹ از شبکه سه پخش شد. گرجستانی در این مجموعه نقش پیرمردی به نام عزیزآقا را بازی می‌کند که بعد از مرگ همسرش با پسر کوچکش بهبود به‌تنهایی زندگی می‌کرد. پسرش با بازی علی صادقی می‌خواهد با دخترداییِ اش ازدواج کند، ولی اختلافات خانوادگی مانع این کار شده و کمک به پدرش باعث خستگی بهبود می‌شود و برای تقسیم اموال پدر خود به مشکل برمی‌خورند. عزیزآقا در این داستان تصمیم به ازدواج می‌گیرد و به خواستگاری‌های زیادی می‌رود. عزیزآقا شاید در نگاه اول شبیه به کاراکترهای طنز دیگر او باشد، اما در بخش‌های دراماتیک داستان می‌توان رگه‌هایی از بازی متفاوت گرجستانی را دید. تنهایی و خلوت یک پیرمرد تنها را که توسط خانواده‌اش نادیده گرفته می‌شود، به‌خوبی در بازی او می‌توان مشاهده کرد.

در کارنامه گرجستانی آثار درخشانی دیده می‌شوند و کسی منکر بازی‌های کم‌نظیر او نیست. هرچند تعداد کارهای متوسط او هم قابل توجه است. گرجستانی برای تلویزیون و سینمای ایران سرمایه بود و بازپخش آثار فاخر او می‌تواند این مدعا را اثبات کند. گرجستانی توسط جشنواره‌ها مورد لطف قرار نگرفت، اما مردم با او و به‌خاطرش زیاد خندیدند و نسل‌های بعد هم خواهند خندید.